



اسناد ادب دوره اشکانی

پدیدآورده (ها) : رجبی، پرویز
کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: گنجینه اسناد :: بهار و تابستان 1381 - شماره 45 و 46
از 14 تا 23
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/92365>

دانلود شده توسط : سارا سلطانی
تاریخ دانلود : 16/08/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.





دکتر پرویز رجبی

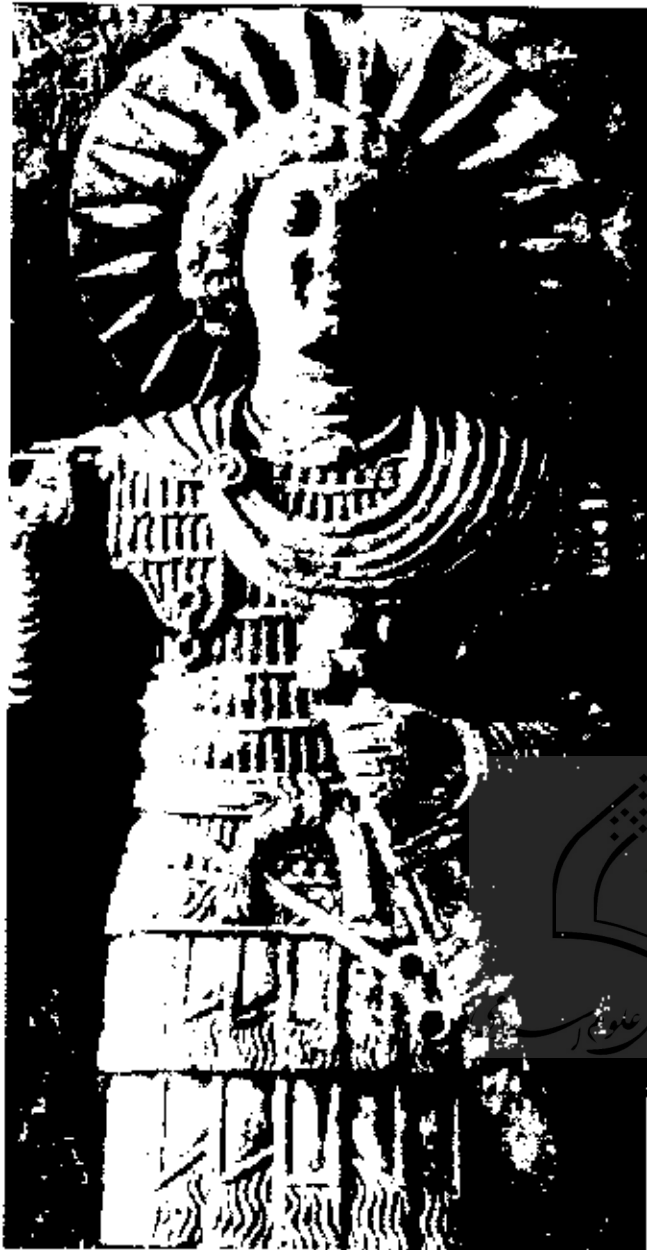
اسناد ادب دوره اشکانی



با مرگ ناگهانی اسکندر در سال ۳۳۳ پیش از میلاد و افتادن سرزمینت ایران به دست سلوکوس طبیعی بود که ساختار فرهنگی ایران نیز در همه زمینه‌ها دستخوش تحولی بزرگ و ژرف شود. ایران در این روزگار نه تنها از شکستی که خود رده بود گرفتار هتجرهایی تازه شده بود، بلکه با تأسیس امپراتوری جدیدی که از مقدونیه تا سند را در بر می گرفت و مرکز آن در سرریه بود توان طبیعی جهت یابی خود را از دست داده بود. در حقیقت اندام و نهاد کهن ایرانی به دست جوان خنمی افتاده بود که تنها می توانست بیازارد (۱).

اینک قلات بزرگ ایران برای سده‌های متمادی چهارراه رویدادهای هنری بود و نگهبانان دروازه‌های فرهنگی خوری، باختری و شمالی کشور بیشتر شرایط افنمی بودند و با فشاری های تند، قومی، نامرکزینی باخصلت دیکته کننده و هماهنگ سازنده. به هنگام شواندن تاریخ سیاسی اشکانیان و پس از فراغت از آن، همواره در این اندیشه‌ایم که به راستی کسانی که به نام اشک بودیک به اینج سده بر ایران فرمان راندند و با مردمی که این فرمانروایی را حدود پنج قرن تجربه کردند، در سایه آن زیستند، آن را پذیرفتند و یا با آن به کنار آمدند از چه فرهنگی برخوردار بودند و مظاهر مدنی آن‌ها کدام‌ها بوده‌اند؟ گاهی به گونه‌ای تحقیر آمیز اساس می کنیم که امروز اطلاعات ما درباره جنبانکاری معاصر و یا مخترعی بسیار کوچک به مراتب بیشتر است از آن چه درباره ۴۷۰ سال تاریخ پرهیاهومی داریم. مردم هزار سال بعد هم از این جنبانکار و مخترع معاصر ما بیشتر خواهند دانست تا آن تاریخ ۴۷۰ ساله ازیرا نامی نویسیم و چاپ می کنیم.

با این همه هنگامی که تاریخ دوره اشکانی را زیر و رو می کنیم به نشانه‌های کم رنگی بر می خوریم که حکایت از پدیده آمدن نوعی از ادب حماسی در این روزگار نیازمند به قهرمانی دارد. کم رنگ از این نظر که از این ادب حماسی لابد، موزون، جز عطر و بوی پرگنده در حاشیه، سند مستقل روشنی بر جای نمانده است. مثلاً در ازمنستان به پاره‌هایی از سرودهای ایزدی کهن به نام واهگن (۲) بر می خوریم که نشان از بهرام ایرانی دارد. ۱۵۰۰ واژه فارسی در زبان ارمنی یادگار دوره رخنه بهرام و فرهنگ ایرانی به ادب ارمنی است (۳). از مجموعه نشانه‌های موجود چنین بر می آید که شاهان اشکانی علاوه بر پارسی به زبان یونانی (۴) و حتی گاهی به لاتینی (۵) سخن می گفته‌اند و یا با این زبان‌ها آشنا بوده‌اند (۶). در ایران و تن اشک هفدهم) را سرزنش می کردند که مصاحبت او را فقط یونانیان تشکیل می دهند (۷). رعیت بین‌النهرینی اشکانیان



در کنار زبان مادری خود و زبان های پارسی و یونانی و گاهی لاتینی، با لهجه هایی از زبان آرامی نیز آشنا بودند. زبان آرامی که از زمان هخامنشیان در دستگاه های دیوانی دربار ایران نقش تعیین کننده ای داشت، در دوره اشکانی وارد مرحله بزرگ و نوینی از نقش خود در فرهنگ دیوانی ایران شد. علاوه بر وجود پدیده هژوارش، می توان گفت که زبان آرامی نقشی رسمی یافته بوده است (۸) و پیداست که این حالت سبب رخنه و زهه هایی از آرامی به زبان ایرانیان می شد (۹). البته در دوره اشکانی واژه های زیادی نیز از پارسی به زبان های سامی بین النهرین و بیابان سوریه راه یافته است (۱۰).

ظاهر ادب حماسی ایران باستان در دوره اشکانی به فصل پختگی خود رسیده بوده است. شاید اگر این ادب در دوره هخامنشی فصل پختگی خود را تجربه کرده بود، ساسانیان هرگز نمی توانستند با همه خود با آن مبارزه کنند. به این سبب بزنده ساسانیان با اشکانیان رفتاری داشتند که گویی بایک فرمانروایی بیگانه طرف بوده اند. می خود نیست که حتی در شاهنامه فردوسی نشانه ای قابل ذکر از فرمانروایی طولانی اشکانیان برجای نمانده است. در این کتاب فرمانروایی دارا تقریباً بدون واسطه به اشکانیان رسیده است و همان گونه که بالا تر اشاره کردیم تنها گودرز است که به زحمت از صفای ساسانیان عبور کرده است.

در زمینه ادب دینی نیز مستقیماً اثری از دوره اشکانی نداریم. اما گمانی نداریم نخواهد بود اگر آشخور بسیاری از یادگارهای ادبی ساسانی را در ادب اشکانی بدستیم. به ویژه متن های حماسی و نوشته های زروانی و یا متن هایی که نمایانگر زروانی دارند. محفل فرهنگی اشکانیان بیشتر از هر دوره ای می تواند آغوش بازی برای آرش کمانگیر داشته باشد. خط مرزی شمال شرقی ایران نیز در روزگار اشکانیان بیشتر از هر روزگار گذشته ای مطرح بوده است. به من ترتیب تیریش و داستان حماد. مانند نبرد تشر و آیرش، به پیکر دو اسب سیاه و سفید و زشت و زیبا. در پهنه آسمان نیز می تواند از سرچشمه برداشت ها و جهان نگری های قوم سوزگار اشکانی پوشیده باشند.

از دوره طولانی اشکانی چیزی جز چند نوشته واقعاً نجیب به خط های آرامی (۱۱) و یونانی چیزی برجای نمانده است. این نوشته ها بیشتر از نسا و به صورت سفال نبشته هستند (۱۲)، که اغلب مربوط هستند به تحویل شراب از ۱۰۰ تا ۲۹۰ پیش از میلاد (بیشتر از ۳۶۷ تا پیش از میلاد). هنوز درباره آرامی یا پارسی بودن این نبشته ها تردیدهایی وجود دارد. همینک با تکیه بر شواهدی گمان می کند که این نبشته ها به هژوارش هستند (۱۳). از اورامان در کردستان نیز همراه دو نوشته یونانی سه جرم نبشته به دست آمده است که ظاهر آن بنچاق هانی هستند مربوط به فروش دو ساکستان در جنوب کردستان و از ۲۷۲۲ و ۸۷۸۷ پیش از میلاد (۱۴) و امروز در موزه بریتانیا نگهداری می شوند. (۱۵) دو بنچاق یونانی از سالهای ۸۸.۸۷ (با ترجمه ظاهر آبارنی یکی از متن های یونانی در یشت بنچاق) و بنچاق سوم ظاهر آبه زبان و خط پارسی (۱۶) که شبیه خط سفال نبشته های ساسانی است (۱۷) در این سند نام های فروشنده و خریدار آمده است. بهای زمین ۵۲ درهم است. معامله در حضور شهید (با ذکر نام) و با ادای سوگند انجام گرفته است. در سند به مالک با عنوان بنوم خود اتای (حدواتند زمین صاحب زمین) اشاره شده است. این سند گران بها حکایت از آن دارد که در زمان اشکانیان سند مالکیت وجود داشته است.

تقریباً از زمان بنچاق های اورامان خط پارسی نیز برای نخستین بار بر روی سکه های اشکانیان ظاهر می شود. البته ماحره ف آغازین نام پادشاهان مربوط. برای نمونه، WI برای wigsy (= بلاش) از اوایل نیمه دوم سده دوم میلادی است

که نام کامل شاه بر روی سکه نوشته می شود. برای نمونه، mbrtMLK (= مهر داد شاه) یا urmwMLK (اردوان شاه اردوان پنجم) و بر روی سکه مسی بلاش سوم عنوان کامل شاه آمده است: rskwlgasy MLKYNMLK (= ارشک بلاش شاهنشاه). همین نوشته بر نیم تته کوچکی که گیرشمن پیدا کرده است نیز دیده می شود. دیگر نبشته های برجای مانده از دوره اشکانی عبارت اند از: (۱۸) نبشته پارسی از سال ۱۵۰-۱۵۱ میلادی بران تندیس برنزی هرکول، که در سال ۱۹۸۴ از عراق به دست آمده است. این نبشته پارسی به شدت آسیب دیده است از بلاش چهارم است متن یونانی را نیز دو کنار دارد. بلاش این تندیس را پس از پیروزی بر سر داد به معبد آپولون هدیه کرده است (۱۹). نبشته شش سطری گورسنگ خواسنگ، ساغراب شوش، که در سال ۲۱۵ میلادی به دستور اردوان پنجم (۲۰) تهیه شده است (۲۱).



سنگ نبسته های کال جنگال (۲۲) و لاج مزار (۲۳) ظاهراً از اواخر دوره اشکانی (نیمه نخست سده سوم میلادی) در جنوب و جنوب شرقی ییرجند، که هنوز درست خوانده نشده اند (۲۴).

و سرانجام سفال نبسته های کوچک به دست آمده از دورا اروپوس، که فهرستی است از نام اشخاص و القاب و مربوط به زمانی که این شهر مرزی در اختیار اشکانیان بوده است (۲۵).

به این ترتیب پیداست هنگامی که یادگار مکتوب قومی برای هر قرن از ۴۷۰ سال فرمانروایی حدود یک سطر آشفته و مبهم باشد، که به زحمت می توان آن را خواند و تفسیر و تعبیر کرده برداشتی هم از زبان آن قوم نمی توان داشت. فاضلان زبان پارسی را آمیخته ای از زبان های سکایی و مادری دانسته اند (۲۶) و بر مشکلات ما افزوده اند! چون ما از این دو زبان چیزی نمی دانیم که بتوانیم برداشتی از آمیخته آن ها داشته باشیم. اما اگر خیال پردازای های فاضلان را به کنار بگذاریم، می توانیم این زبان را خراسانی کهن بنامیم، که امروز با خراسانی نو به ما رسیده است. پیداست که در ساختار این خراسانی، خواه کهن و خواه نو، زبان های سکایی و مادری پیرامون خراسان هم نقشی تعیین کننده داشته اند. زبان اشکانی و پایه عبارت بهتر لهجه اشکانی همان شاخه شمال غربی (۲۷) زبان فارسی میانه یا زبان پهلوی است. جالب این که زبان پهلوی (پهلوانی) نام خود را نیز از پارت ها (پهلوها) دارد. از روزگار رونق ادب مکتوب، با رونق خط پهلوی واژه پارت (۲۸) نیز از زبان فارسی رخت بر بسته است و امروز هنگامی که واژه پهلوی را بر زبان می رانیم منظورمان پارسی نیز هست. پهلوی راه خواه اشکانی و خواه ساسانی، با تفاوت هایی به خط برگرفته از خط آرامی می نویسیم (۲۹) که خطی بسیار نارسا و الکن است (۳۰).

در این جناباری دیگر باید به این نکته بسیار مهم اشاره کنیم که مادیرگی، با وجود زبان ها و یا لهجه های پارسی، سغدی، خوارزمی و سکایی و غیره، نمی توانیم زبان ها و لهجه های فارسی میانه را به طور عام پهلوی بنامیم و بهتر است که از اصطلاح پهلوی تنها برای زبان یا لهجه پارسی استفاده کنیم (۳۱). برخی خواسته اند با تکیه بر نوشته های یونانی بر جای مانده رواج زبان یونانی در دوره اشکانی را به اثبات برسانند، اما چنین کوششی همان قدر بیهوده است که بخوانیم از رواج زبان غربی در دوره های بنی امیه و بنی عباس سخنی به میان آوریم.

هیچ دوره تاریخ ایران از نظر اسناد مکتوب به فقر دوره اشکانی نیست. خود این خیر بخشی از تاریخ فرهنگ در زمان اشکانیان است. البته نه به این معنا که اشکانیان کم فرهنگ بوده اند، بلکه به این معنا که اشکانیان میلی به نوشتن نداشته اند. اشکفت انگیز است که خانم بویس (۳۲) تقریباً با پذیرفتن گزارش عجیب پلوتارک که که آتان هومرا همه می خوانند و کودکان پارسی و شوشی... تراژدی های سوفوکلس و اورپید را از سر کرده و می سرایند، می نویسد، که در شهر های یونانی (شهر های جدید سلوکی) کوچک تر که در پیرامون پادگان های دانشی نظامی ساخته شده بودند، زبان رسمی همیشه یونانی بود و ایرانیان به گونه ای جدی به یاد گرفتن زبان یونانی می پرداختند (۳۳)!

این گونه از برداشت های بیش از اندازه آزاد و گنج کشنده، در قلمروی که

آکنده از ابهام است، تنها بر دشواری پژوهش می افزایند. اگر مردم ایران ما زبان یونانی آشنا می بودند، امروز ذخیره ما از این زبان به چند واژه اقتصادی، مانند درهم (در اصله) دینار (دینار بویس) و سیم (تقره) و نام برخی از سنگ های گران بهار مانند الماس و زمرد و مروارید و یاقوت محدود نمی شد. شاید در مقام غیبت اشاره به این نکته سودمند باشد که اروپاییان که حتی یک دقیقه زیر سلطه یونانیان نبوده اند، بدون استفاده از صدها واژه یونانی بسیار فقیر می بودند و امروز زبان علمی اروپا بدون زبان یونانی بسیار الکن می بود.

روی هم رفته، بردخم حضور طولانی یونانیان در ایران پس از اسکندر، آگاهی ما از شیوه ارتباط ایرانیان با یونانیان بیشتر از ناچیز است. آیا حدود ۲۰۰ سال ارتباط مستمر با یونانیان تنها به کمک مترجم انجام می گرفته است؟ در گزارش فرمانروایی ارداول نوشیم که که پس از کشته شدن کراسوس به دست سورن سر کراسوس و رادر حین نمایش نمایشنامه ای از اورپید در حضور شاه ایران بوس نیزه کردند. حتماً زبان اجرای این نمایشنامه بسیار سوال برانگیز است. در صورتی که این نمایشنامه ترجمه شده بوده باشد، به آن می توان در بخش فرهنگ و ادب دوره اشکانی بهای زیادی داد. اجرای نمایش به زبان اصلی هم می تواند از اهمیت زیادی برخوردار باشد، که یادآور نقش زبان فرانسه در دوره پایانی فرمانروایی تزارها در دربار روسیه است. اگر بلند پایگان ایرانی با زبان یونانی آشنایی داشته اند، این آشنایی پای مترجمان و آموزگاران رسمی و غیر رسمی را نیز به میان می کشد (۳۴).

باری! در زمینه هنر نیز فرهنگ ایرانی نتوانست عناصر زیادی از هنر یونانی را هضم کند و با همه تنبازی که در معماری هخامنشی و اشکانی به یونانیان بود، فرهنگ ایرانی جز مثلاً به ندوت سرستون کورینتی، مانند سرستون دو ستون برجای مانده در خورح و چند عنصر دیگرگون شده دیگر چیز زیادی از فرهنگ هنری یونانیان را نپذیرفت. بیکر تراشی ایرانی، خوب یا بد، حاصل همین کمبود رغبت به هنر بیگانه و ناسازگاری با فرهنگ ایرانی بود. سلوکیه در فرهنگ معماری هم حتی برای استفاده شخصی خود دستورالعمل در ایران همان کاری را بکنند که یادگارها و نشانه های آن هنوز در آسیای صغیر و آسیای مقدم به چشم می خورد. نباید چنین انگاشت که بنایی و آغزی تأتری از سلوکیه را ایرانیان و یا توفان حوادث از بیخ و بن تراشیده اند، که اگر ایرانیان حوصله انجام چنین کاری را هم می داشته اند، پای بخشی فرهنگی به میان کشیده می شد!

در حال حاضر همه چیز حاکی از آن است که ایرانیان تنها از اسکندریان شکست خورده بودند، اما هرگز به سبب دلسردی از فرهنگ خود روی نتافته بودند. اسکندر ایران را شکست داده بود، اما خود حتی از لباس پارسی شکست خورده بود! به قول گوتمسید (۳۵) در درگاه اسکندر هیچ چاپلوسی مقبول تر از آن نبود که کسی با لباس پارسی به حضور او برسد و به زبان فارسی شکسته بسته ای سخن بگوید. به گمان هیچ سرداری به اندازه اسکندر به فرهنگ نیاکان خود پشت نکرده است. بزرگ ترین انگیزه این ذکرگونی تنها می تواند از بهت زدگی بزرگ او در برخورد با فرهنگ ایرانی ناشی شده باشد!

دیوار بلندی که در ایران میان فرمانبران و فرمانروایان وجود داشت در زمان اسکندر هرگز فرو نریخت و اسکندر شیفته خود و قدرت بیشتر دلبسته آن



شد که بر بلند پایگان و سرداران پیرامون خود که امکان جاپنوسی مستقیم را داشتند فرمان برانند تا بر مردمی که او بایر نامه آمیختن آنان و فرهنگ آنان با مردم مقدونیه و فرهنگ یونانی راهی دور و دراز را پشت سر نهاده بود. بنابراین در زمان اسکندر و جانشینان او، برخلاف آرمان‌های نخستین، هرگز اقدامی جدی برای دگرگون کردن فرهنگ ایرانیان انجام نگرفت. بلکه حضور اسکندریان در ایران سبب دل‌بستگی هر چه بیشتر ایرانیان به فرهنگ ملی شد. نقطه در این میان افسوس که به سبب نبود ادب مکتوب ایرانیان نتوانستند جز حماسه‌ها و عاشقانه‌های شفاهی چیز چندانی از خود به یادگار بگذارند. اما تنها شاهنامه فردوسی کفایت می‌کند که ما امروز با محافل ادبی و فرهنگی و دل‌بستگی‌های ادبی مردم روزگار اشکانیان آشنا شویم. گویا فردوسی خود نیز اشکانی بوده است!

شاید در این روزگار صحیح‌تر بود فرهنگ ایرانیان با اسکندریان را هیچ پدیده‌ی مدنی نتواند به اندازه میدان بسیار کوچک و یکی دو سانتی متر مربعی سکه‌های اشکانی به نمایش بگذارد. در این میدان کوچک تنها خط یونانی است که به سبب بی‌رونی خط اشکانی نقشی چیره دارد. در سکه‌ها در حالی که نقش‌ها همه اشکانی هستند و تقریباً شباهتی به پدیده‌های یونانی ندارند، حرف اول را اغلب آتش و آشنیدان می‌زند و لباس ایرانی و باشلق هخامنشی، اصرار بر حفظ خط آرامی که کمتر از خط یونانی جواب زبان فارسی را می‌داد نیز نشانه‌ای دیگر از این نبرد است. در سکه‌اشک اول نبرد فرهنگی کاملاً مشخص است. سکه به تقلید از سکه‌های یونانی است، اما در این جا نیز اندازی با جامه دشت نوردان با کماتی در دست که بر کرسی نشسته است جای اپولون را که

معمولاً در سکه‌های یونانی در پشت یک سپهر می‌نشیند گرفته است (۳۶). اشکانیان که تیراندازان ماهری بودند علاقه‌ای به سپر نداشتند.

این که مهربان اول پس از گشودن بابل و گستراندن قلمرو شاهنشاهی در روی سکه‌های خود، خود را دوستدار یونانیان می‌خواند، تنها می‌تواند ناشی از انگیزه‌های سیاسی باشد. رواج سکه در این دوره امکان نوعی ارتباط فوری و بدون واسطه را میان کسانی که می‌توانستند با سکه سر و کار داشته باشند و معمولاً از مردم مؤثر جامعه بودند فراهم آورد. بود. نکته‌ای را که به هنگام پرداختن به سکه‌ها و تقلید آن‌ها از سکه‌های یونانی نباید از یاد برد، نقش بسیار ناچیز سکه در زمان هخامنشیان است و میراث ناچیزی که در این زمینه به اشکانیان رسیده بود. ورود واژه‌های درهم و دینار و سیم به زبان فارسی نیز به سبب رونق ناگهانی سکه در دوره سلوکیه و اشکانی بوده است.

طبیعی است که ما به هنگام پرداختن به فرهنگ اشکانی در تصورات نخستین خود می‌کوشیم تا به کمک هر آنچه که از فرهنگ و مدنیت هخامنشیان به دست آورده‌ایم چشم اندازی را برای خود ترسیم کنیم. اما دیری نمی‌گذرد که احساس می‌کنیم، که با این که چیزی از مظاهر فرهنگی و مدنی نمی‌دانیم، در دوره اشکانی فاصله زیادی از دوره هخامنشی گرفته‌ایم (۳۷).

فضاوت درباره فرهنگ و ادب دوره اشکانی، به سبب نبود ادب مکتوب، حتی دشوارتر از دوره هخامنشی است، که با سنگ‌نیشته بیستون و دیگر سنگ‌نیشته‌های فارسی باستان کهن‌ترین نوشته‌های ایرانی را در اختیار می‌گذارد. این واقعیت که ما بدون حلقه رابط دوره اشکانی هرگز نمی‌توانستیم به جهان پرشکوه و پر مشغله اساطیر ایران پیش از اشکانیان، هخامنشیان، دوره هند و ایرانی و سرانجام آریایی راه یابیم، در راه پستی روی ما قرار می‌دهد: از میان رفتن ادب مکتوب و یا نبود ادب مکتوب و به جای آن رونق ادب شفاهی. در راه نخست با همه کوشش‌هایی که شده است تاکنون تا کام مانده‌ایم، اما راه

دوم که تا روز حاضر گشوده است، جواب می‌دهد (۳۸).

این راهم نباید فراموش کرد که در حمله اسکندر به ایران، در سرزمینی که به روایت شفاهی بیشتر ارجح می‌نهاد نامطلبی کنی، بسیاری از کتاب‌های زنده تک نسخه‌ای دینی و مدنی یا از دم تیغ گذشته بودند و یا زیر و آوار نبرد تاریخ با خودش جان باخته بودند. ریخته شدن خون کتاب‌های زنده را در حقیقت باید نخستین فاجعه کتاب در ایران دانست! گسیختگی و پاره‌پاره بودن داستان پیشدادیان و کینانیان برجای مانده در خیابان، آرزو، دلاوری، شکست، خون‌جواهری، حماسه و سرانجام عشق نشان می‌دهد که در این فاجعه بسیاری از خاطرات ایرانیان قتل عام شده‌اند و خون بسیاری از خاطرات ریخته شده است.

بسیاری از ایران‌شناسان، بی‌آنکه تکیه‌گاه استواری داشته باشند، در مجموع آگاهی‌های خود چنین برداشت می‌کنند که داستان‌های حماسی در زمان اشکانیان شکل گرفته‌اند. من با توجه به عناصر کهن این داستان‌ها بر این باورم که داستان‌های حماسی و بسیاری از عناصر اساطیری ما کهن‌تر از اشکانیان هستند و تقریباً همه اسطوره‌ها ریشه در سیاهی‌های تاریخ و دوره آریایی و دوره مشترک هند و ایرانی دارند، تنها انتقال شفاهی حماسه‌ها و اسطوره‌ها آن‌ها را از صافی ۴۷۰ ساله دوره اشکانیان گذرانده است.

به سخن دیگر نقش اشکانیان در حماسه‌ها و افسانه‌ها بسیار بارز است. اینک نکته مهم این است که کدام باور نیرومند ملی مادی و فرهنگی بتواند این همه شیفتگی بوده است. همان گونه که اشاره شد، این کیورمیت‌ها و جمشیدها و فریدون‌ها که می‌باید و یا کدیتانی که فروهرشان در فروردین



پشت ستوده می شود. چه اثر پادماندنی شگرفی در زندگی مردمان هزاره های گنبدنه داشته اند، که مردم آنان را عاشقانه برگرده دل کشیده اند؟ این هفت کشور روی زمین کدام ها و در کجاها بوده اند؟ هر کدام از هزاره ها و زمانه های گذشته روزگاران از یاد رفته، درباره پیشدادیان و کیانیان و ورمجمکرده چه می دانست و از آن چه برداشتی داشته است؟ و ورمجمکرده همه روزگارها مانند هم بوده اند، یا در هر روزگاری چیزی از صفحه دل افتاده است؟ آیا انتقال سینه به سینه، گاهی بی سینه مانده و فهر ماتی برای همیشه به خاموشی ابدی پیوسته است؟ و کدام دلستگنی ژرف سبب پابایی و این همه یونایی اسطوره ها در ادب شفاهی شده، که فردوسی برانگیخته و شیفته، در واپسین دم، تا آن جا که توان داشت، سرانجام هر آن چه را که به امانت گرفته بود، به ثبت تاریخی تاریخ سپرد؟

ایا مردم روزگار هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان فکر می کرده اند که کیومرث وجودی افسانه ای است؟... از هیچ کجای شاهنامه بر نمی آید، که فردوسی با بازی اندک پایه میدان گذاشته باشد. او چنین پنداشته، که کیومرث ها بالاخره در جایی از تاریخ با تاریخ در پیوندند و برای زنده کردن ایرانی، همه غبارها را بر گرفته و زنگارها را از روده و امانت گذشتگان رانده در خشنایی، به آیندگان سپرده است.

بنابراین نمی توان، به سبب نبودن ادب مکتوب، از ادب شفاهی بسیار بیرونق اشکانیان غافل ماند و سهم شاعران و رامشگران دوره اشکانی را در تاریخ ادب ایران نادیده گرفت. این ادب شفاهی است که پاتیاز به شعر برای یادسپاری آسان تر سبب شکوفایی شعر ایرانی شده است. امروز هم در ایران کم نیستند بی سوادانی که شعرهای هفتصدساله و پیشرو را زیر دژ پندیده ای که در کمتر کجایی از جهان دیده می شود. گات های نانو شفته زرتشت را همین دوره سینه به سینه کرده است و نصیف اوستای متأخر، مانند بنسٹ ها و نابدیاد (۳۹) نیز در همین دوره با تکیه بر میراثی کهن انجام گرفته است، که سرانجام شاید از اواخر این دوره و در طول دوره ساسانی صورت مکتوب یافته است.

با جنگ پنهان ساسانیان با مسیحیت، به ملاحظه کتاب مقدس آن ها بود که ساسانیان برای بستن زبان مخالفان خود ناگزیر از داشتن بربر نهادی مدون برای نورات و انجیل شدند. البته بنا بر روایت (۴۰) به فرمان بلاش (از حدود ۵ تا ۷۷ میلادی) پاره های پرانگنده مکتوب و شفاهی تمام اوستا را با دقت هر چه تمام تر جمع آوری کرده اند و با این که صحت این گزارش غیر قابل کنترل است، بر روزندگان به تاریخ اوستا، بلاش را گردآورنده اوستا معرفی کرده اند. به این ترتیب با کمی تساهل و تسامح می توان به هنگام پرداختن به ادب دوره اشکانی به تدوین نخستین اوستای اشاره کرد (۴۱).

با این همه می توان بیشترین بخش ذخیره روایی، اساطیری و حماسی پشت ها را از آن ادب دوره اشکانی به شمار آورد. یادست کم می توان تدوین شفاهی خاطرات ایرانیان از هزاره های گذشته را متعلق به دوره دانست. یکی از دلایل پراختیار این برداشت نفاوشی است که در میان زبان گات ها، سنگ نبشته های فارسی باستان و اوستای متأخر وجود دارد. البته توجه هستیم

که زبان های گات ها (اوستایی) و فارسی باستان از اصل باهم متفاوت هستند و در روزگاری دور فاصله اندکی از یکدیگر گرفته اند.

باید به یک نکته دیگر نیز توجه داشت که در این ادب به اصطلاح رها و آزاد، حس و جو برای یافتن نشانه ای از ادب هلنی راه چندان بی جایی نخواهد برد. آن دسته از پژوهشگران شیفته فرهنگ یونانی، با همه تیاری که به مقایسه داریم، گاهی بی جهت می گویند مثلاً رسم و هرکولس را با یکدیگر مقایسه کنند. اینان هنگامی که در جستارهای خود همانندی هایی میان شخصیت های اساطیری ایرانی و یونانی می یابند گاهی فراموش می کنند که به نفس دوره آریایی در وجود پدیده های همانند بازگردند.

علاوه بر این عناصر بسیاری از روایت ها و شخصیت های اساطیری عناصری هستند که به کار همه مردم روزگار ان باستانی می آیند و می توانند مستقل از قلمروی دیگر، هماهنگ با نیازهای قومی و بومی، پدید آیند و رشد کنند. در روایت ها و افسانه های مردم باستانی گاهی می توان در دو نقطه دور از یکدیگر به روایت ها و افسانه هایی برخورد که بدون داشتن کوچک ترین پیوندی با یکدیگر به طور غافل گیر کننده ای همانند هستند.

در پایان این بحثی به این نکته نیز باید اشاره کرد که داستان های پادگار زریان (۴۲)، ویس و رامین (۴۳) و بیژن و منیژه، که حتماً آبشخوری اشکانی دارند، گرمی و رونق بازار افسانه ها و روایت های عاشقانه و حماسی را در دوره اشکانی فاش می کنند. از این که جای بسیاری از شخصیت های شاهنامه فردوسی مانند رستم و دیگر نامداران سیستان در اوستا، که دربرگیرنده عهد ها و شخصیت روایی و افسانه ای کوچک و بزرگ ایران باستان است، خالی است، با همین آگاهی هایی که تا به امروز یافته ایم، می توانیم اطمینان داشته باشیم که شکل گیری نهایی شخصیت رستم پل بزرگ ایران در زمان اشکانیان بوده است (۴۴).

از رستم در درخت آسوریک (بند ۴۱) که از دوره اشکانی است یاد شده است (۴۵). البته در این جا باید توجه داشت که به سبب نبودن حماسه در فرهنگ سامی اشکانیان چیزی حماسی از آن ها نگرفته اند. در عوض قوم های سامی از دیرباز در انواع داستان های خیالی و همچنین در اندر زهای کوتاه دست دانستند و در رخت این گونه از ادب سامی به ادب اشکانی نمی توان تردید کرد. بحث و گفت و گو بر سر اعتبار جایگاه حضور از نمونه های قابل ذکری است که از ادب اشکانی بر جای مانده است.

در درخت آسوریک بزی با درختی آوایی بر سر جایگاه مقام خود با یک دیگر مناظره می کنند. این شیوه در ادب متأخر سوری رواجی بسیار دارد (۴۶) و پیداست که اشکانیان شیوه شعرهای مناظره ای خود بر سر مقام راز سوری ها اقتباس کرده اند. فقط نمی دانیم که این اقتباس به طور مستقیم انجام پذیرفته است یا از طریق مادها و پارس ها (۴۷). در درخت آسوریک (بند ۵۱) بیژن و منیژه درخت می گویند، که او پیش از طرف خود سخن زرین خود را نهاده است، درست مانند کسی که پیش گزار مروارید افشانند. ظاهراً ضرب المثل نهفته در این شعر در زمان اشکانیان به فلسطین هم راه یافته است، که بر زبان عیسی نیز



جاری شده است. در انجیل متی (۴۸) می‌خوانیم:

«ای ریاکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آن‌گاه تیک خواهی دید، تاخس را از چشم بردارت در آوی. آن‌چه را که مقدس است به سنگان ندهی، و نه مروارید را پیش گرازان اندازی. مباد آن‌ها را یابمال کند و کشته نشد را بدرند.»

چون مروارید (پارتی: مارگاریت) در ایران سمبل رهاخته‌های یافته است و در پیوند با مسأله‌ای دینی به کار رفته است، بعید نیست که ضرب‌المثلی که در این‌ها مطرح است در اصل اشکانی بوده باشد. در هر حال به این اصطلاح فقط در این بخش از انجیل‌ها برمی‌خوریم، که از آن نمی‌توان به آسانی گذشت (۲۹).

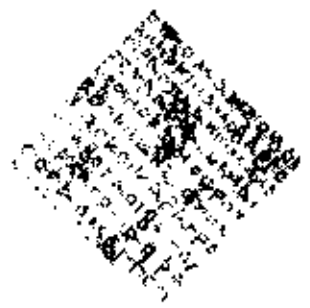
ویدنگرن (۵۰) با اشاره به آغاز کتاب عزرا، با این‌که اصل داستان را مربوط به هخامنشیان می‌داند، بر این باور است که این داستان به صورت ساختار نخستین خود در روزگار اشکانیان در بین‌النهرین متداول بوده است و در این جا بهودی‌ها با آن آشنا شده‌اند.

کتاب استر نیز بایستی در دوره اشکانی بر قالبی اشکانی ریخته شده بوده باشد. نشانه‌ای که نمی‌توان وجود آن را امری تصادفی انگاشت کمک زیادی به این برداشت می‌کند. در کتاب استر (۵۱)، که مربوط به دوره حشیارشا است، ایران دارای ۱۲۷ ولایت است. همان‌گونه که در جلد سوم کتاب (۵۲) دیدیم و کمی بالاتر در مجلد حاضر نشان داده خواهد شد که ساتراپی‌های دوره‌های هخامنشی و اشکانی بیشتر از حدود ۲۵ تا ۳۰ بوده‌اند. ۱۲۷ ولایت کتاب استر بیشتر نشان از شهرها و پوینس‌های ایرانی و مهاجرنشین و گوناگون قلمرو فرمانروایی اشکانیان دارد که این دوره با استقلال بی‌سبی اداره می‌شدند. در آغاز متن پهتوی کارنامه اردشیر بابکان می‌خوانیم که ایران را در زمان اردوان پنجم ۲۲۰ کدخدای بود.

ظاهراً کتاب تویست (۵۳) نیز عناصری اشکانی ایرانی را مانند دیو آتشی، در خود پنهان دارد (۵۴).

ویدنگرن (۵۵) نیز در نامه مینوی خرد و اتیز متسی زروانی و با اشاره‌هایی از روزگار اشکانیان می‌داند (۵۶)، او برای نزدیک شدن به این برداشت بندهای ۵-۱۱۳ از فصل ۴۳ (۵۷) را بارزترین تکیه گاه می‌داند:

- ۱) پرسید دانا از مینوی خرد
- ۲) که اورمزد و امشاسپندان و بهشت خوش بوی و خرم را به چه پیش می‌توان از آن خویش کرد؟
- ۳) و امر من بدکار و دیوان را چه گونه می‌توان شکست داد و از دوزخ بی‌بها و تاریک چه گونه می‌توان رست؟
- ۴) مینوی خرد پاسخ داد:
- ۵) که اورمزد خدا و امشاسپندان و بهشت خوش بوی را از آن خویش کردن و امر من بدکار و دیوان را شکست دادن و از دوزخ تاریک بی‌بها رستن چنین ممکن است:
- ۶) وقتی که مینوی خرد را به پشتیبانی گیرند
- ۷) و مینوی خرسندی را مانند سلاح و زره و جوشن بر تن پوشند
- ۸) و مینوی راستی را همچون سپردارند
- ۹) و مینوی سبامداری را همچون گرز
- ۱۰) و نیروی کامل فکری را همچون کمان
- ۱۱) و مینوی رادی (= بخشندگی) را همچون تیر
- ۱۲) و مینوی پیمان را همچون نیزه



Ghirshman, R., Iran from the earliest times to the Islamic conquest, Baltimore, 1954;
 -- Monuments Piot, 1950, XLIV;
Henning, W. B., "A New Parthian Inscription", JRAS, 1953;
 -- Bulletin of the American Schools of Oriental and African Research (BSOAS), 1949-50, VIII;
 "Mitteliranisch", Handbuch der Orientalistik, Abt. I, Bd. 4, Leiden, 1958;
 -- "The Monuments and Inscriptions of Tang-e Sarvak", Asia Major, II; Herzfeld, F., Am Tor von Asien, Berlin, 1920;
Livshits, V. A. / Niklîn, A. B., "Parthian and Middle-Persian Documents from South Turkmenshan", Scythia to Siberia, 1994 (1995);
Minorsky, V., Bulletin of the American Schools of Oriental Research, 1946, XI, XII;
 -- "A Greek Crossing on the Oxus", BSOAS, 1967, XXX;
Morano, E., "Contributi all'interpretazione della lingua greco-partica dell'Eraclio di Seleucia", Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies, Part I, Rome, 1990;
Moulton, J. H., Early Zoroastrianism, London, 1913;
Nyberg, H. S., Die Religionen des alten Iran, Osnabrück, 1966;
 -- The Pahlavi documents from Avroman, dans Le Monde oriental, t. XVII, 1923;
Rusenthal, F., Die aramäische Forschung seit Theodor Nöldeke's Veröffentlichungen, Leiden, 1939;
Rostovtzeff, M., Caravan Cities, Oxford, 1832;
 -- Dura-Europos and its Art, Oxford, 1938;
 -- "Dura and the Problem of Parthian Art", Yale Classical Studies, New Haven, 1935;
 -- The Social and Economic History of the Hellenistic World, Oxford, 1941;
 -- The Excavations at Dura Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, Spring 1928, New Haven, Yale University Press, 1939;
 The Excavations at Dura-Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, October 1928, April 1929, New Haven, Yale University Press, 1931;
 The Excavations at Dura-Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, A. R. Bellinger, November 1929, March 1930, New Haven, Yale University Press, 1932;

۱۳) و مینوی کوشش را همچون آبدست (= سلاح محافظ دست) دارند و مینوی تقدیر را پناه گیرند
 ۱۴) و به این به بهشت و دیدار ایزدان می توان آمد و از اهرمن بدکار و دوزخ بی بها می توان رست.
 از مآمل در واژه های سلاح، زره، حوشن، سپهر، گرز، کمان، تیر، نیزه و آبدست می تواند به نتیجه خوبی رسید.
 ویلنگتون چنین بر خورد و قیاسی را از آن جامعه ای می داند که در آن جنگجویی و دلاوری الگویی ایده آل است. ویلنگتون می نویسد، جالب توجه است که در متن اصلی، واژه های «گرز» به صورت پارسی «ورز» و «پیمان» به صورت «پیمان» می آیند. در این میان واژه های پارسی «اندروز» و «پندامک» نیز شانه های تعیین کننده ای هستند (۵۸).

**ماخذها
 پی نوشتها:**

Agrawala, V. S., Catalogue of the Mathura Museum, (Jaina Tirthankaras and other miscellaneous figures), Journal of the Uttar Pradesh Historical Society, Lucknow, 1950, III;
Alföld, E., Rosenbaum, Das Kuchbuch der Römer, Zurich, 1970;
Altheim, E., Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter, Halle, 1947;
Altheim/Stiehl, Geschichte Mittelasiens im Altertum, Berlin, 1970;
Andraes, H., I-II, Leipzig, 1908-1912;
Bartholomae, Chr., Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten, 1927, IV;
Bauer, E., Armenien, Geschichte und Gegenwart, Luzern, 1977;
Bengston, H., "Alexander und die Eroberung des Perserreiches", Griechen und Perser, ed H. Bengston, Frankfurt, 1965.
 -- Bengston, H., "Die Bedeutung der Eingeborenenbevölkerung in den hellenistischen Oststaaten", Welt Als Geschichte, Frankfurt, 1951;
Benveniste, E., Journal Asiatique, 1030, CCXVII;
 -- Persian Religion according to the chief Greek texts, Paris, 1929;
 -- The Persian Religion according to the Chief Greek Texts, Paris, 1929;
Bidez & Cumont, Les mages hellénisés, Paris, 1938;
Cumont, F., Die Mysterien des Mithra, Leipzig-Berlin, 1923;
Derakhshani, J., Die Arier in den nabylischen Quellen des 3. und 2. Jahrhunderts v. Chr., Teheran, 1999,
Diakonoff, I / Livshits, V. A., Parthian Economic Documents from Nisa, London, 1976, 1977, 1979, CII, Part II, Vol. II, Plates I-III, Texts.
Diakonoff, M., Diakonoff, I., Livshic, V., Papers presented... at the XXIII International Congress of Orientalists, Iranian, Armenian, and Central Asian Studies, Moskau, 1954;
Duchesne-Guillemin, J., Ormazd et Abriman, Paris, 1954;
 Religion of ancient Iran, Bombay, 1973
Dupont-Namner, A., Les arameens, Paris, 1949; Theling, U., Die babylonische Fabel und ihre Bedeutung für die Literaturgeschichte, Leipzig 1927;





The Excavations at Dura-Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, A. R. Bellinger, October 1930, March 1932, New Haven, Yale University Press, 1934;
 The Excavations at Dura Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, A. R. Bellinger, October 1932, March 1933, New Haven, Yale University Press, 1936;
 The Excavations at Dura-Europos, ed. 1933-1934, 1934-1935, New Haven, Yale University Press, 1939; The Excavations at Dura-Europos, 1935-1936, Part I, The Agora and Bazar, New Haven, Yale University Press, 1944; The Excavations at Dura-Europos, 1935-1936, Part II, The Necropolis, New Haven, Yale University Press, 1946;
 Rypka, J., *Iranische Literaturgeschichte*, Leipzig, 1959;
 Szymer, M., *Semirca*, Paris, 1955;
 Unvala, Manockji R., *BSO(AIS)*, 1923, II;
 Widengren, G., *Iranisch-semitische Kulturbegegnungen in parthischer Zeit*, Kln/Opladen, 1960;
 — *Die Religionen Irans*, Stuttgart, 1965;
 — *Hochgottglaube im alten Iran*, Upsala-Leipzig, 1938;
 — "Quelques rapports entre Juifs et Iraniens à l'époque des Parthes", *Vetus Testamentum*, Leiden, 1957;
 — *Religionens värld*, Stockholm, 1953;
 — *Some Remarks on Riding Costume and Articles of Dress among Iranian Peoples in Antiquity*. Reprint from *Arctica. Studia Ethnographisch Upsaliensia*, XI, Upsala, 1956;
 — *Stand und Aufgaben der iranischen Religionsgeschichte*, Leiden, 1955;

اماد: مجلد سوم کتاب (رجعی) پرویز: هزاره های گمشده، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۹۵ تا ۲۰۰.
 در بخش اسفندی اسکندر در ادب فارسی، نشان دادیم که چگونگی اندام و نهاد کهن ایرانی از این جوان خیم مغربی و ز سره تر نشید و در عین حال او را گنجینه نامید این که بانی دو گروه فرهنگی در میان بوده است و برانگیزش دو نیروی متضاد در درون یک ایرانی معلوم نیست، بدون تردید جامنامه اسکندر نامه ها، اهم می توان از آن ادب ناشناخته دوره اشکانی به شمار آورد. همچنین که اسکندر گنجه هم از آن همین دوره است، البته گشودن آن بحث نیز چنانی جداگانه می طلبد.

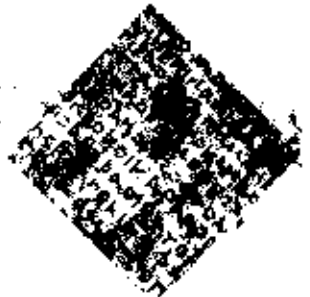
۲. Vahagn.

۲ - Rypka, J., *Iranische Literaturgeschichte*, Leipzig, 1909, 17.

اسنگ بنیشتا بزرگ شاپور اول بر بدنه کعبه رو نشست نشان می دهد که زبان های پارسی و یونانی حتی در نخستین شاهان دوره ساسانی به اعشار خود را از دست نداده بوده اند. اصلی سنگ بنیشتا ۳۵ سطر می شاپور در ۳۵ سطر بر بدنه دیوار شرقی کعبه زر نشست به یونانی ساسانی آمده است. ترجمه پارسی این سنگ بنیشتا در ۴۰ سطر بر دیوار غربی و ترجمه یونانی آن در ۱۰ سطر بود. جنوبی تکرار شده است. از فضا ترجمه ها که متفاوت های ناچیزی با متن اصلی دارند. در مقایسه با متن اصلی آسیب کمتری دیده اند. این نشسته را می توان از نظر محتوا محدودی با سنگ بنیشتا داریوس در بیستون مقایسه کرد. در هر حال اگر هم خود شاپور زبان های پارسی و یونانی را نمی دانسته است، وجود این ترجمه ها نشان از اهمیت این زبان ها در محافل های سیاسی روزگار او دارد. نوشته ها که های شاهان اشکانی حدود ۱۰۰ سال به یونانی است که در نیمه دوم فر مان و ای آنها سکه ها در زمانه می شوند.

نامذاک است فر توان شاهان اشکانی با رومیان هم نشان می دهد که آن ها می توانسته اند با زبان لاتینی (ایتالیایی) آشنا بوده باشند. در گزارش تاریخ سیاسی دوره اشکانی دیدیم که برخی از شاهزادگان اشکانی برای مدتی بلند ناگه بر آ آفتاب در رم بوده اند و تربیت و فرهنگ رومی را پیشییده بوده اند. به قول تارن (Cambridge Ancient History, (1924) Thru) بدون تردید برخی از بلندپایگان پارسی زبان یونانی را می دانسته اند و مورن سردار بزرگ اشکانی به لاتینی سخن می گفته است. تارن برای این بر دانت خود ده پلوتونخ (۲۰) (Grossius) نیکه کرده است.

توانت باید آموختن زبان های یونانی و اسیان لاتینی را فقط مربوط به لایه سانی از اشراف و بلندپایگان دانست که امکان آموزشی و همچنین به سبب ساختار زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود نیاز به دانستن داشتند، و گرنه توده های مردم همچنان به شیوه



گذشته زندگی می کردند. نگه

Roskovtzeff, M., The Social and Economic History of the Hellenistic World, Oxford, 1921, ۷۵۷-۵۱۸.
 V - Tacitus, ۷۲.
 A. Dupont Sommer, A., Les aramens, Paris, 1924, ۱۱۰ ff.
 ۱۹۲۹, ۷۷ ff., Rosenthal, F., Die aramäische Forschung seit Theodor Mommsen: Verffortfahrungen, Leiden.

۹۰ در جایی دیگر از جیبی پرویز، ضرورت مسأله ورود واژه های بیگانه به زبان فارسی، از جمله پرویز شهر یاری، تهران، ۱۳۸۰، انتشارات توس، ص ۲۹۲ نیز گفته ام، صرف نظر از نقش دین، هنوز محنت ورود واژه های سانی (عربی) به زبان فارسی بررسی دقیق نشده است. کافی نیست که بگویم که عرب ها آمدند و زبان خود را بر ما تحمیل کردند. علت انتقال پس از صدر زبان فارسی در روزی با زبان عربی را باید در روایات فارسی فرهنگی پیش از اسلام، از دوره هخامنشی به بعد جست. در جایی دیگر نیز سراغ نداریم که ملتی با گرفتن دین از قومی دیگر می درنگ هر زبان واژه این قوم را به زبان خود داده باشد. در حقیقت ورود واژه های سانی به زبان فارسی از پیش از اسلام آغاز شده است و به هنگام آمدن اسلام به ایران راه ورود واژه های بیشتر تقریباً هموار بوده است. البته با اسلامی شدن ایران، بافتش دین در میان مردم روزمره بودن آموز دینی و مخصوصاً لغت بسیار بزرگ فران، ورود واژه ستونی آلمنی تند و غیر قابل قیاس با زبان باستان یافته است.
 * برای نمونه نگه

Widerspruch, G., Iranisch-sarmatische Kulturbegegnung, ۲۶ ff., ۸۹ ff..
 آنحضرت در این که این نشانه خط آرامی هستند یا باری اتفاق نظر وجود نداشته.
 نگه
 A. B., Parthian Henning, W. B., "Mitteliranisch", Handbuch der Orientalistik, Abt. I, from South Turkmenistan, Seiten ۴۰-۱۳۰, Leiden, ۱۹۵۸, ۲۰-۱۳۰; Livshits, V. A., Nekrasov, I. S., and Mittel-Persian Documents from Sogdiana, ۱۹۹۴ (۱۹۹۵), ۳۱۱-۳۱۸, and Mittel-Persian Documents from Amman, ۱۹۹۶, ۳۱۹-۳۲۰; Diakonoff, M., Diakonoff, I., Livshits, V., Papers presented at Moscow, ۱۹۵۴, ۱۱-۱۰۷; Stryker, M., the XXV International Congress of Orientalists, Paris, ۱۹۵۵, ۲۵; Diakonoff, M., Livshits, V. A., Parthian and Central-Asian Studies, Economic Documents from Nisa, London, ۱۹۷۶, ۱۹۷۷, ۱۹۷۹, CII, Somerville, Arto Antiqua, ۱۹۸۴, Part II, Vol. II, Plates ۱-۱۳, Texts, ۱-۸; Hammett, J., "Middelpersian XXXV 19-110, and the Rise of the Parthian Writing System", ۱۳ - Henning, W. B., "Mitteliranisch", Handbuch der Orientalistik, Abt. I, Bd. ۴, Leiden, ۱۹۵۸, ۲۷.
 ۱۱ Nyberg, H. S., The Parthian Documents from Avroman, in the Encyclopaedia Monde Oriental, ۱۹۲۲, XXVII-XXVIII; Herzfeld, C., Paikuli, Berlin,



۱۹۸۹, ۱۱۷۱; Rognvald, M. L., ۱۹۲۶, ۷۸۳; MacKenzie, D. N., "Aroman Documents", document iz Avroman, Vasilisk I eringradskoga Iranica, London, New York, der Univerzitetu, ۱۹۶۷, ۱۱۷۱-۱۱۸۸; Edmonds, C. J., BSOAS, ۱۹۵۲, "Aromaniki ۱۸-۲۹; cf. Minns, F. H., XN ۲۷۸-۲۸۲; Henning, W. B., "Mitteliranisch", Handbuch of Hellenic Studies, ۱۹۱۵, XXXV, ۲۲-۲۵. Orientalistik, Abt. I, Bd. ۴, Leiden, ۱۹۵۸, Journal

۱۱۱۱ نگه: غنظلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش زائله آموزگار، تهران، ۱۳۷۷، ۷۷
 ۱۱۱۲ ظاهر آن کوتاهی هایی که برای ترجمه متن پارسی به عمل آمده است نتیجه ای گرفته نشده است. مارکوات در نامه ای که به هرستفرد نوشته است ترجمه متن یونانی با پیروس را آورده است، چون ترجمه انسانی هر کلمات خود به سبب تحت اللفظی بودن اکثر است، ترجمه آن به فارسی لغت غرض خود ندارد. این ترجمه در پاتومس شماره ۷۱ کتاب هرستفرد آمده است:

Herzfeld, E., Am Top von Anzik, Berlin, ۱۹۲۰.
 ۱۱۱۳ درباره دیگر نوشته های کوچک و بزرگ نگه
 Henning, W. B., "Mitteliranisch", Handbuch der Orientalistik, Abt. I, Bd. ۴, Leiden, ۱۹۵۸, ۴۰-۴۲.
 ۱۱۱۴ از ایرانین غنظلی، همان جا، همان گونه که علامت آور بود، با اختصاری آوردند به این بسته ها اشاره کرده است. یادش گرامی باد.

۱۱۱۵ Morano, E., "Contributo all'interpretazione della lingua greco-persica delle Tavole di Seleucia", Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies, Page ۲۲۹-۲۳۸.

۱۱۱۶ غنظلی مانیکه بر ششین اردوان چهارم را آخرین شاه اشکانی می داند، من جز کم امید بودن یادشاه اردوان چهارم در این فایده کننده ای برای حذف او از فهرست شاهان اشکانی نمی بینم، اگر کم امید می بود می توانستم همه شاهان پس از خسرو پرویز را از فهرست شاهان ساسانی شریف کنم!

۱۱۱۷ نگه تاریخ ایران، از سلوکیان تا ساسانیان، پژوهش دانشگاه کربلای، که در آورنده می. آرمویلی، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۸، ۱۳۶ (۱۳۶۸)؛

Asa Major, Christman, R., Muzumaleh Paul, ۱۹۵۰, XLIV, ۹۷-۱۰۷; Henning, W. B., "The Monuments and Inscriptions of Tang-i Shavar", ۲۲ - Henning, W. B., "A New Parthian Inscription", JRAS, ۱۹۵۳, ۱۳۲-۱۳۶.
 ۱۱۱۸ نیل حابگی، رجعتی و سنان، رسول، سنگ نگار واژه های پارسی در سده سده مقالات پژوهشی، تهران، ۱۳۷۳، غنظلی، همان جا، ۷۸.
 ۱۱۱۹ - Henning, W. B., "A New Parthian Inscription", JRAS, ۱۹۵۳, ۱۳۲-۱۳۶.
 ۱۱۲۰ - Henning, W. B., "Mitteliranisch", Handbuch der Orientalistik, Abt. I, Bd. ۴, Leiden, ۱۹۵۸, ۲۱-۴۲.

۱۱۲۱ ای نمونه نگه: گویشی، تاریخ ایران و مسائل همجوار، ۶۷
 پیداست که گویشی در کتاب ۱۱۱۲ (شماره ۱۱) پومپوس (Pompeius Trogus) نگه کرده است که می گویند: زبانشان ردنی است میان ملتی و سکاکی و در واقع آمیخته ای از این دو است.

۱۱۲۲ زبان های غربی ایران از دیرباز به دو گروه عمده تقسیم می شوند: شاخه جنوب غربی، زبان مردم پارسی (فارسی) و شاخه شمال غربی، به نام زبان پارت که هم از زبان ماد است و زبان دیگر بخش های ایران جو فارسی.

جالب است که زبان پارتی زبان مادری اشکانیان نبود. قوم دلهه پارسی (آرتان) که اشکانیان از میان آنان برخاستند، پس از سر فرو شدن به قلمرو پارت، زبان پارت را به خود بستند و زبان مادری خود را به فراموشی سپردند. زبان مادری مردم ناین پارت و دیگر جاهای ایران اشاره کرده که پس از گرفتن تهران برای حکومت به نتیجه تهرانی سخن می گویند و به مرور زبان مادری خود را از پارسی برداشته اند که در این جا پارسی و "هخامنشی" به تساهل، زبان نامیده می شود. البته در دیگر کوفی زبان پارتی ها عربی دیگری هم می توانست نقل داشته باشند که ما آن ها را آشنا نیستیم.
 ۱۱۲۳ پارت (پارت) پارسی در اصل هر دو از یک ریشه اند که به دو قوم بزرگ ایرانی اطلاق شده اند. نگه

Daróshank, J., Die Arier in den irantischen Quellen des ۳. und ۴.



Jahnausende v.Chr., Teheran, ۱۹۹۹, ۱۶۶ ff...

در کتاب گوزامایه درخشانی به نشانه‌های فوناتی دربارهٔ تبار ایرانیان امروزی می‌نویسد. اگر هم برخی از این نشانه‌ها هنوز شایع نباشند، قابل تأمل و جانب توجه هستند. در هر حال درخشانی راه‌های نزدیک شدن به هزاره‌های گمشده را به خوبی و با موفقیت زین وجه ممکن نشان داده است. من به نام کسی که منسوب به ایران شناسی است به این اثر گرانمایه لاجی بسیار می‌نهم و اگر هم لغزاق نقلی شود آن را از نخستین کارهای جدی ایرانیان در زمینه ایران‌شناسی می‌دانم. دست مریزاد!

Hanning, W. B., "Mitteliranisch", Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Bd. 2, Leiden, ۱۹۵۸, ۵۸ ff...

۳۰ صرف نظر از این که اگر کوشش‌های خستگی ناپذیر ایران‌شناسان غربی می‌بودند تاکنون هیچ کدام از یادگارهای این خط خوانده نشده بود. در کتابی که در سال‌های اخیر از یک ایران‌شناس یهودی دان اسلندر ایرانی در بارهٔ سراسر ادبی ایران باستان نوشته شده است، در اشاره به نوشته‌های یهودی، جابه‌جا توضیح داده می‌شود که هنوز خوانده نشده است و بعضی که هنوز بر ایمان او انگاری دارند و خود خوانده‌اند. من به این مسأله در جلد نخست به تفصیل اشاره کرده‌ام و نوشته‌ام که مثلاً هنوز ترجمه‌ای از کتاب بسیار مهم دیگر در باب زبان فارسی وجود ندارد و هنوز یهودی‌دان‌های ایران نگفته‌اند که برای ترجمه دستگیر چه ابزاری نیست و آن دست می‌کنند. بها چند روزی از انتشار مجلد نخست هزاره‌های گمشده، یکی از یهودی‌دان‌ها از مطرح کردن این موضوع گله کرد.

Hanning, W. B., "Mitteliranisch", Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Bd. 2, Leiden, ۱۹۵۸, ۲۰.

۳۲ تاریخ کیش زرتشت، پس از اسکندر، گجسته، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران، ۱۳۷۵، ۱۳۷.

۳۳ پیداست که هم پلوتارخ و هم خاتم بوئیس کم قنار خیرانیانی شده‌اند. در میان ایرانیان امروزه که پس از ۱۶۰۰ سال با آن که ما زبان عربی زندگی تنگناکی داشته‌اند، هنوز به زحمت می‌توان کسی را یافت که به عربی سخن بگوید!

۳۴ نکته به هنگام اشاره به این گونه از رویدادها مورخ باید هتیار باشد که رویدادی می‌تواند تنها یک بار و تحت شرایطی خاص رخ داده باشد و نتیجه دربارهٔ مطلب مطرح حاصل بیامی مهم نبوده باشد. دربارهٔ انشاء باستانی نیز همین گونه است. برای نمونه، نباید از طرح و نقش استثنایی جنسی که تنها یک نمونه آن در دست است، مثلاً چنین برداشت کرد که در دورهٔ ساخت جام یکی از شاهان ایرانی شکست‌انداز ممکن است که سازندهٔ جام در حال و هوایی ویژه به نقش آفرینی پرداخته بوده باشد.

۳۵ گو تشبیه تاریخ ایران و ممالک همجوار، ۴۲.
۳۶ کتاب بارشاه، احسان، مشهدگفتار، تاریخ ایران، از سید کیان فالرویشی، تولد ساسانیان، پژوهش دانشگاه کعبه، قم، آورندهٔ جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۳۸، ۳۰۸ (۱).

۳۷ در بخش هند دورهٔ اشکانی یک بار دیگر به این مسأله باز خواهیم گشت.

۳۸ نکتهٔ دیگر زحیی، صورت مسألهٔ ورود واژه‌های بیگانه به فارسی، از جامعهٔ پژوهش‌های ایرانی، تهران، ۱۳۸۰.

۳۹ البته نه بدان معنا که شی‌های موجود امروزی کاملاً اشکانی هستند. رد دست ساسانیان در جابه‌جایی اوستای متأخر به چشم می‌خورد.

۴۰ کتاب هشتم دیگر.

۴۱ در جلد نخست این کتاب، هزاره‌های گمشده، امروزه زرتشت و اوستا، تهران، ۱۳۸۰.



۱۳۸۰ به تفصیل به تاریخ تلویس اوستا پرداختیم. در این جایگاه‌های این نکته برای کسانی که به جلد نخست دست‌رسی ندارند ضروری است که هنوز نشانه‌ای از وجود اوستای مکتوب در دورهٔ اشکانی به دست نیامده است. به طور کلی اوستا در ایران باستان به طور شفاهی حفظ می‌شد و سینه به سینه به آیندگان انتقال می‌یافت. برای نمونه، اطمینان داریم که گات‌ها که مربوط به خود زرتشت است تنها به طور شفاهی به دور اشکانی و سپس ساسانی رسیده است. اوستای موجود که از سدهٔ اخیر است و کهن‌ترین نسخهٔ آن در هندوستان به دست آمده، بخش کوچکی است از اوستای مشهور به سانسکر که به شمار واژه‌های نیایش «نوعود» و «نوعود» در دست شده بوده است. از این جهت ۱۰۰ ساله که اوستا از چه تاریخی صورت مکتوب پیدا کرد و نخستین بار به چه خطی نوشته شده است، دیگر شاید هرگز نتوان نتیجه‌ای گرفت. سنت و روایت شفاهی در ایران باستان سبب شده است که ردیابی «مسلطین بر جای نماند» از این (۱) به زخم پیشرفت بسیار در اوستان‌شناسی، هنوز تردیدهای زیادی برای تعیین تاریخی دقیق وجود دارد. نکتهٔ دیگر این که در تعریف اوستا این که چه چیزی، اوستا نامیده می‌شود نیز میان اوستا‌شناسان اختلاف است. مانند گات‌های زرتشت پیامبر را اوستای خوانیم و دیگر بخش‌ها را که به اوستای متأخر معروف است کتاب‌هایی دینی در پیوند با این زرتشت می‌دانیم.

۴۲ Minority, V., Bulletin of the American School of Oriental Research, ۱۹۲۲, XLVII: ۷۳۲, ۱۹۲۷-۲۸, XLVIII: ۲۵.

۴۳ برای آگاهی بیشتر نک: صدق‌دبیح‌الله، چهارمده‌م‌رئیس در ایران، تهران، ۱۳۴۴، ۱۳۴۴، ۴۵.

۴۴ Widengren, G., Iranisch-semitische Kulturbegegnung, ۳۵.

۴۵ Löbbeck, E., Die babylonische Faber und ihre Bedeutung für die Zur Kenntnis der Ugaritisch-Schichte, Leipzig, ۱۹۲۷; Boveniste, E., Journal Asiatique, ۱۹۱۱, W ۲۲ f.; Hanning, Bulletin of the ۱۹۲۰, CCXXVIII: ۲۲۵; Cf. Bartholomae, Chr., Schools of Oriental and African Research (BSOAS), Mitteilungen des Münchener, ۱۹۲۹-۳۰, VIII: ۴۱ f.; Widengren, BSOAS, ۱۹۲۲, W ۳۷-۳۸. American

۴۶ Widengren, G., Iranisch-semitische Kulturbegegnung, ۳۶.

۴۷ باب ۷، بند ۵.

۴۸ Widengren, G., Iranisch-semitische Kulturbegegnung, ۳۷.

۴۹ همانجا.

۵۰ همانجا.

۵۱ در جیبی، پژوهش، هزاره‌های گمشده، ۲۲۸، ۲۲۸، ۲۲۸.

۵۲ Thuhli.

۵۳ Moulton, J. H., Early Zoroastrianism, London, ۱۹۱۲, ۹۹, ۱۳۲ ff.; id. Iranian entre Jufs Ipoque Duchesse-Duclermin, J. Ouzard et Ahmoun, Paris, ۱۹۵۴, ۸۱.

۵۴ Veluz Testimonialium, Leiden, ۱۹۵۷, ۴۱۵. Widengren, G., "Quelques rapports des Parthes",

۵۵ Widengren, G., Iranisch-semitische Kulturbegegnung, ۳۸-۳۹; id., according to the Stand und Aufgaben der iranischen Religionsgeschichte, Leiden, Greek Texts, Chief Paris, ۱۹۲۹, ۱۱۱, ۱۹۵۵, ۱۱۲ ff.; Boveniste, E., The Persian Religion

۵۶ تقاضای تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ۱۹۸ (مبتوی خود را از اباحر خوره ساسانی و به احتمال از زمان خسرو انوشیروان می‌داند).

۵۷ ترجمه احمد تقاضی از مبنای خود: فصل ۲۹، در این جابه‌جایی ترجمه ترجمه آلمانی ویدنگرن از ترجمه بسیار روان تقاضی (اوستا سوم، تهران، بهار ۱۳۸۰ انتشارات نوس) از مبنای خود (فصل ۴۶) استفاده می‌کنیم.

۵۸ Cf. Lenz.